

## هویت چیست؟

نگارش موجود به منظور تنویر بیشتر و بهتر ذهنیت شماری از جوانان سرزمین بدخشان و اطرافیان شان که فرصت زرین شان را وقف بحث بینش و تصور هویت و هویت شناسی در برکه مجازی چهره ها *Facebook*، نموده بودند تقدیم و تکریم است !!!

نگارنده : داکتر نصرالدین شاه پیکار

ترانتو – کانادا

۸ مارچ ۲۰۱۷



## فهرست مطالب

- ❖ گفتمان پیرامون هویت و هویت شناسی
- ❖ چگونگی تعبیر و تعریف هویت
- ❖ هویت چیست و هویت ما کدام است؟
- ❖ جوانان، هویت و فهم هویت شناسی
- ❖ بحران هویت چرا و چگونه رخ میدهد؟
- ❖ بحران هویت در جوانان و نو جوانان
- ❖ هویت متشکل از " خودی " و غیر " خودی "

**در آمد سخن:** قبل از اینکه وارد بحث هویت در کلیت امر شویم، لازم است به بحث پیرامون مفهوم هویت و چالشها و پارادوکسهایی که هویت با آن مواجه است بپردازیم. هویت چیست؟ آیا از لحاظ معرفت شناسی و فلسفی، چیزی بنام هویت وجود دارد یا خیر؟ **آیا هویت معطوف به تداوم و استمرار است یا معطوف به تغییر و تحول؟ عنصر ثابت آن کجاست و عنصر تحول آن کجاست؟** این موضوع مورد بحث و چالشهای فراوانی قرار گرفته است و هنوز هم به رغم اینکه در این خصوص پوسته ای از اتفاق نظر شکل گرفته، اما در لایه هایی هنوز اختلاف نظر وجود دارد.

اگر بخواهیم به معنای لغوی هویت توجه کنیم، تا حدی می توان از معنای لغوی آن چیزهایی را استنباط کرد. فرهنگ معین واژه هویت را چنین تعریف کرده است: آنچه که موجب شناسایی شخص باشد. یعنی آنچه که باعث تمایز یک فرد از دیگری باشد. پس هویت در خلاء مطرح نمی شود. حتماً یک "خود" وجود دارد و یک غیر نیز، و گرنه شناسایی، معنا پیدا نمی کند. هویت بیشتر در زمینه های اجتماعی است که جای بحث دارد. فرهنگ آکسفورد، به عنوان چیستی و کیستی فرد از هویت یاد می کند. کیستی! چیستی! به تعبیر رسای ویلیام هانوی، که یکی از ایرانشناسان و شرق شناسان شهیر است، ما تا ندانیم که بودیم، نمی توانیم بدانیم که هستیم، یعنی شناخت هستی ما در گرو شناخت تاریخی ماست و تا ندانیم که چگونه در جایی که هستیم رسیده ایم نمی توانیم بدانیم که کجا می رویم. این، سخن پرمعنا و پرمغزی است. ما هر کجا که می خواهیم برویم، چه در قالب توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی یا توسعه فرهنگی، اول باید ببینیم که در تاریخ چه بوده ایم. چگونه به اینجایی که الان هستیم، رسیده ایم؟ این گذشته را باید خوب شناخت. واژه نامه: اندیشه اجتماعی می نویسد؟ هویت مشتق از ریشه لاتین است به معنای تشابه و تداوم. یعنی هم در آن یک اشتراك وجود دارد و هم يك استمرار و پایایی. به عبارتی آنچه در طول تاریخ ثابت و مشترك مانده و تحول و دگرگونی تاریخی روی آن اثر نگذاشته است. به لحاظ عرضی نیز می تواند به معنای وحدت (تشابه) در عین کثرت باشد.

اولین باری که مفهوم هویت مطرح می شود بر می گردد به انتشار کتابی بنام جماعت تنها در 1950 میلادی و کتاب دیگری در سال 1960 بنام (هویت و اضطراب) این مفهوم ابتداً برای دستیابی سیاهان، یهودیان و اقلیت های دنیی به امری مطرح می شود که بتواند به درک خویشتن تاریخی و مقاومت آنان در مقابل کسانی که حالت تهاجم نسبت به آنها داشتند، بیانجامد و در وادی علوم اجتماعی، هم روانشناسان و هم جامعه شناسان به مفهوم هویت توجه کرده اند. می دانید که در روانشناسی فروید و اریکسون دو تن از روانشناسانی هستند که توجه ویژه ای به هویت دارند و هویت را به عنوان يك امر ایستا نمی بینند. یعنی این خود را به عنوان يك امر ایستا تعریف نکردند. می دانید که وقتی فروید بحث "خودی"، را مطرح می کند، در کنار این "خودی"، نهاد و (فراخودی) را مطرح می کند، که می گوید برآیند فراخود و نهاد جزی را در ضمیر خودآگاه شکل می دهد بنام خود اریکسون هویت را فرآیند مستمر در فرد و فعالیت های جمعی او می بیند. اما بحث ما از زاویه روانشناسی نیست، بلکه از زاویه بینش جامعه شناسی به هویت نگاه می کنیم. باید دید در تئوری های علوم اجتماعی، کدام تئوری می تواند حداقل يك كمك اجمالی در این خصوص به ما کرده بتواند؟

در بین مکاتبی که به مفهوم هویت توجه کرده اند مکتبی به نام (مکتب کنش متقابل نهادین) وجود دارد که متفکرانی نظیر مید و ویلیام جیمز و غیره در آن هستند. مفهوم محوری هویت خود است. ویلیام جیمز می گوید آنجا که من بتوانم بگویم که این من واقعی من است، آنجا هویت است. بنظر این رویکرد وقتی که ما می گوئیم این من هستم این من در خلاء شکل نگرفته و با شما متولد نشده است. این من در ارتباط با دیگری شکل می گیرد. یعنی، این خودی برآیند يك خود و يك غیر خود است. من می خواهم همین را اساس بحث قرار دهم. يك خود یا من فاعلی داریم و يك خود منفعل. به جنبه نهادین و خلاق ما، به جنبه نوآوری، خلاقیت و بدیع بودن ما بر می گردد. اما خودی ما به ارتباطات اجتماعی، شبکه تعاملات و فرآیندهای اجتماعی رجوع می کند. جیمز معتقد است که خود بر آیند خود و غیر خود است. ممکن است در یکی خودی کم رنگ باشد و در دیگری خودی پررنگ و در دیگری بر عکس. در اینجا ما در مفهوم هویت به هویت فردی. هویت ملی، تاریخی یا فرهنگی، پا را از روانشناسی فراتر می گذاریم. اگر در روانشناسی ما صرفاً صحبت از من فردی می کنیم، در هویت

فردی و قومی صحبت از يك فرد خاص قومی نیست، بلکه صحبت از هویت جمعی یا هویت فرهنگی یا هویت تاریخی یا هویت ملی است. پس آن چیزی که مورد نظر ماست هویت جمعی است. در شناخت هویت جمعی ما، باید توجه داشته باشیم که خود این هویت جمعی یا هویت ملی یا هر هویت قومی دیگر، يك خودی دارد و يك غیر خودی. و این نکته ای اساسی است. باید بینیم خود و غیر خود این هویت کجاست. بدون تردید، آن متغیر است، خودی جمعی ما متغیر و تحت تأثیر شرایط، زمینه ها و نیازهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. اما این نافی آن خودی یا آن عنصر ثابت نیست.

همانطور که گفتیم در انسان يك خودی وجود دارد که من خلاق و نمادین است. در جمع هم يك خودی وجود دارد که بیانگر مای خلاق، نمادین و فرهنگی است. ما باید آن ما که در هر شرایطی خود را نشان می دهد و در تقابل با شرایط مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در نهایت هویت را شکل می دهد را بشناسیم. بر خلاف تصور خیلی از افراد که فکر می کنند هویت امری ایستا و بدون تغییر و دگرگونی است. **هویت يك قسمت ثابت و يك قسمت متحول دارد.** ما می خواهیم بدانیم که این خودی یا من ملی کجاست و کجا باید آنرا جستجو کنیم؟ ما در بحث های روانشناسی خودی یا منیت انسان را در درون آن و در نیروهای بالقوه آن و در جنبه نمادینش می بینیم. انسان موجودی است که با نهاد سرو کار دارد و نمادین است. بنابراین ما باید منیت ملی و منیت جمعی خود را در فرهنگ بینیم، زیرا فرهنگ به يك معنا یعنی نهاد. ما باید منیت جمعی خود را در نهادهای خودمان بینیم. در این نهادها هم باید يك اولویت بندی بعمل آوریم، بعضی از آنها بر بعضی دیگر تقدم دارند. ما در عرصه فرهنگ بین سخت افزار و نرم افزار تمایز قایل می شویم. تعاریف متعددی از فرهنگ وجود دارد. تعریف که من برگزیده ام تعریف مختصر، مفید و جامعی است: فرهنگ یعنی معرفت مشترك این خودی است که این مؤلفه های مختلفی دارد. این مؤلفه ها هم لایه های متفاوت فرهنگ را تشکیل می دهند. عده ای از آنها، لایه زیرین هستند و بعضی لایه روین. اگر بخواهیم بطور مختصر به لایه های اولیه یا زیرین اشاره کنیم، می توان آنها را بدین صورت برشمرد: **لایه فکر، لایه بینش، لایه جهان بینی، لایه باور.** اینها لایه های زیرین فرهنگ محسوب می شوند. لایه دوم، لایه ارزشهاست. پس، آنچه از ناحیه فکر، بینش، ذهنیت و معرفت است در لایه اول قرار می گیرند. آنچه که از ناحیه ارزشهاست **(ملاکهای داوری شما نسبت به خوبی، بدی، زیبایی، زشتی و ...)** لایه دوم را تشکیل می دهد. لایه دوم متأثر از لایه اول است. **لایه سوم، لایه الگوهای رفتاری و هنجارهاست.** لایه چهارم، لایه نهادها **(به معنای نهادهای کلامی و غیرکلامی، یعنی اعم از زبان کتابت و زبان گفتاری و نهادهای غیرکلامی مثل هنر، موسیقی، طراحی، معماری و ...)** است. نهاد خودش فی نفسه واجد ارزش نیست، بلکه معرف ارزشهایی است که در پس آن نهفته است. این نکته ای اساسی است هیچ وقت نباید نهاد را به عنوان سطح زیرین در نظر گرفت، بلکه نهاد در خود، باردار عناصر زیرین است. این نکته ای است که در اولویت بندی فرهنگ، به عنوان آن عنصر نمادین (ما) ی جمعی، باید مورد توجه قرار بگیرد.

اکنون، به پارادوکسهایی که در مورد هویت وجود دارد می پردازم، علیرغم اینکه، سعی کردیم تعریفی اجمالی از هویت بدست دهیم، اما هویت ماهیتی پارادوکسیکال (تناقض نما) نیز دارد. همین امر باعث شده تعریفی مانع و جامع از هویت وجود نداشته باشد. در مورد پارادوکسهایی که در مورد هویت وجود دارد، باید به سه پارادوکس اشاره کنیم.

**اولین پارادوکس هویت** به این ویژگی بر می گردد که هویت بطور همزمان حامل يك عنصر ایستا و يك عنصر پویا است. از يك سو، رجوع به مفهوم هویت بیانگر استمرار و تداوم خودی تاریخی است، اما از سویی دیگر، نباید این واقعیت را نادیده بگیریم که هویت دائماً در معرض فرآیند باز تعریف و باز تولید است. مثلاً اگر زبان فارسی زمانی اساس هویت ایرانی بوده است، معلوم نیست که الان هم بتواند آن نقش را ایفا کند. بنابراین، بخاطر شرایط مجبوریم تعریف مجددی از هویت داشته باشیم. به خاطر این پارادوکس است که عده ای معتقدند پیوندها و تعلقاتی که به هویت مربوط می شوند محصول تفسیرهای مجدد و نمادین از دنیا هستند و چون به شرایط تاریخی، نیازها، موقعیتهای و بسترهای (خودی متفاوت بر می گردند تا حدی ناگزیر گزینشی و بخشی غیر خودی هستند. ما از میان عناصر فرهنگی خویش دست به انتخاب می زنیم،

این بدان معنا نیست که آنها وجود ندارند، بلکه آنها وجود دارند، اما در واقع ما بعضی از آنها را می بینیم و بعضی را نمی بینیم و این به شرایط محیطی ما بر می گردد.

**پارادوکس دیگر** به هویت‌های چندگانه خودی مربوط می شود. معمولاً افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی الزاماً به یک هویت وابسته نیستند و می توانند هویت‌های مختلفی را پذیرفته باشند، مثل هویت قومی، هویت دینی، هویت زبانی، هویت ملی، هویت جنسیتی و هویت مربوط به گروه‌های شغلی. بنابراین، یکی از معضلات هویت وجود هویت‌های مضاعف است. لیکن، باید تلاش کنیم وجه اشتراک بین هویت گروه‌های مختلف را پیدا کنیم و هنر بحث هویت هم این است که از لابلای همه هویت‌های ظاهراً مضاعف، بتوان وجوه مشترک آنها را پیدا کرد.

**پارادوکس سوم** به این نکته بر می گردد که اگر ما بخواهیم بر هویت تکیه کنیم، چون هویت باردار احساس و ارزش است، با رفتار عقلانی تبیین پیدا می کند و رفتار عقلانی مستلزم برآورد سود و هزینه است. اما هویت در واقع باردار حفظ سنت می باشد. پاسخ‌های متعددی به این پارادوکس داده شده است. یک جواب این است که اصلاً توجه به هویت مربوط به گذشته و مربوط به تاریخ است ولی منافع اقتصادی هم همراه دارد؛ یعنی این طور نیست که ما عقلانیت را بتوانیم صرفاً در رابطه با سود و هزینه‌ای که خود می‌شناسیم. سود و هزینه اقتصادی بینیم. باید دامنه و دایره این سود و هزینه را فراتر و گسترده‌تر بگیریم و اگر گسترده‌تر بگیریم می بینیم که به هر حال ممکن است به ظاهر به یک امر اقتصادی برسیم. اما هزینه‌های فرهنگی زیادی را در قبالتش پرداخته ایم. عده‌ای دیگر جواب می‌دهند که نه، آنچنان هم غیرعقلانی نیست و چون جنبه ارزشی و عاطفی دارد نمی‌توان گفت که در آن پیامد عقلانی وجود ندارد.

اما در رابطه با تاریخچه هویت نیز دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. عده زیادی وجود دارند که نگاهی منفی به هویت دارند. اینها معتقدند که چیزی بنام هویت اصلاً وجود ندارد و نگاه ذات‌گرایانه به هویت را نفی می‌کنند و بر این باورند که هویت امری قراردادی است که صرفاً به شرایط بر می‌گردد و این هم از زمانی شروع می‌شود که گفتمان‌های استعماری؛ مطرح می‌شود. در گفتمان‌های استعماری؛ غرب به منظور استعمار و گسترش نفوذ خود به عالم مفهومی بنام بربریت و توحش را می‌سازد. شرقیها نیز در واکنش به این عمل غریبها و مفهوم شرقی‌شناسی که به خاطر همین گفتمان استعماری شکل گرفته است، دچار نوعی شرق‌شناسی وارونه می‌شوند و (غربی) را برای خودشان در توهم ساخته و دائم علیه آن به ستیز می‌پردازند. این بحث‌هایی است که مطرح می‌شود و تا حدی متأثر از پست‌مدرنیستها، از جمله میشل فوکو که خود، خودی و غیر خودی دیگر را مطرح می‌کند، می‌باشند.

از این سبب لازم است بگوئیم که عنصر متحول هویت است و امری غیرذاتی و تقریباً قراردادی و متکی به شرایط است؛ اما می‌توان قرائتی ذات‌گرایانه هم از هویت داشت. قرائت ذات‌گرایانه به همان خود یا غیر خودی فرهنگی بر می‌گردد؛ یعنی آن چیزی که باقی مانده است.

بعد از طرح این مقدمه، حالاً می‌خواهم به اصل بحث بپردازم. مورخان و ایران‌شناسان بزرگ در خصوص هویت قومی چه مسئله‌ای را مطرح کرده‌اند؟ آن قسمتی که نمادین است، آن قسمتی که ما آن را درک ذات‌گرایانه و نه درک قراردادی می‌نامیم، چیست، ما باید چه چیزی یا چیزهایی را در دستور کار خود و در دستور کار سیاست‌گذاری‌های فرهنگی مان قرار دهیم؟ وقتی به تاریخ گذشته خویش نگاه می‌کنیم هر قرائتی که ما انتخاب کرده‌ایم و با فرهنگ و شرایط روحی ما بیگانه بوده، ناکام مانده است. این به معنای پذیرش مطلق فرهنگ یا سنت هم نیست، بلکه بدین معناست که فرهنگ و سنت را نباید نادیده و دست کم گرفت.

همانطور که می‌دانید بعد از جنگ جهانی دوم، که مسئله عقب‌ماندگی کشورهای در حال توسعه در دستور کار قرار گرفت، مفهومی بنام فرهنگ توسعه ابداع شد. پیش فرض این مفهوم این بود که اگر غرب به توسعه رسیده است به مقتضای فرهنگ خاصی بوده و شرق نیز برای توسعه یافتگی باید همان فرهنگ را در دستور کار خودش قرار دهد. اما به علت ناکامی‌هایی که به اصطلاح دیدگاه نوسازی و فرهنگ توسعه ایجاد کرد، یونسکو دهه 1987 تا 1997 را به عنوان دهه توسعه فرهنگی نام می‌نهد، یعنی. بیش از آنکه فرهنگ خود را با توسعه وفق دهد، توسعه باید خودش را با فرهنگ وفق دهد. هر توسعه‌ای

که فرهنگی نباشد ناکام می ماند. ژاپن از يك الكويي بهره می گیرد که کاملاً با الكوي معرفتي و فكري غرب همخوانی ندارد. البته، ممکن است سرمشق هایی از آنجا گرفته باشد، لیکن آنها را بومی کرده است. ژاپنیها بر عکس غریبها که فرد گرا هستند بسیار جمع گرا هستند. بر خلاف به اصطلاح الكوي اکتسابی که در غرب حاکم است، در شرق الكوي انتسابی حاکم است. بر خلاف عام گرایی حاکم در غرب، آنها (ژاپنیها) به شدت خاص گرا هستند و حتی گفته می شود که خود غریبها هم عام گرا و اکتسابی نیستند، در آنجا هم جنبه ایی از خاص گرایی و جنبه هایی از به اصطلاح روشها و منش های انتسابی وجود دارد. اما هویت افغانی یا افغانستانی چیست؟ چه کسانی در این خصوص صحبت کرده اند؟ هویت افغانی را نباید با هویت ملی خلط کرد. سیر بحث را عرض می کنم. ابتدا راجع به هویت افغانی سخن خواهیم گفت. سپس پیرامون اشتراکاتی که بین آیین های گذشته ما، مانند، بودیسم، زرتشت و اسلام هست، مطالبی را باید عرض کرد. نگاه به انسان شناسی عرفانی به عنوان یکی از لایه های زیرین هویت اشاره کرده و متعاقباً در مورد نسبت هویت افغانی با هویت ملی بحث خواهیم کرد. هویت افغانی با هویت ملی یکی نیست و نباید آنها را با هم مشتبه کرد. اما این به معنای نفی ارتباط وثیق بین این دو در حوزه فرهنگی افغانستانی نیست. باید دانست که از چه زمان و از کجا مفهوم افغانی در تاریخ افغانستان شکل گرفت؟ مفهوم افغان، که باعث شده است که اگر همه ما درک واحدی از آن داشته باشیم، از چه وقت شکل گرفته است. چرا ما افغان ها که به اصطلاح و گونه نمادین جمع گرا هستیم، فردی عمل می کنیم و چرا غریبها و امریکایی ها با وجود اینکه فردی هستند، جمع گرایانه عمل می کنند؟ این دو باید به عنوان يك فرآیند بشر شناسی بیلوژیکی مورد بررسی قرار گیرند. اما در مورد آن تفکر (ما) یی بنظر من بهترین سند شعر مولاست؛

منبسط بودیم و يك گوهر همه

بی سرو بی پا بودیم آن سر همه

چون به صورت آمد آن نورسره

شد عدد چون سایه های کنگره

کنگره ویران کنید از منجیق

تا رود فرق از میان این فریق

بعضی از دوستان از این شعر يك قرائت و تفسیر کثرت گرایانه می کنند. اما این اصلاً شد تكثر گرایی است. ما یکی هستیم، يك کل هستیم، این تكثرها را بکشید، ما يك منسجم و واحد هستیم. چه بر تاریخ گذشته کشور ما که ما شاهد فاصله گیری رفتار از باورهای، تاریخی، فکری، سیاسی، اجتماعی و عرفانی هستیم؟

بنظر من، بخشی از آن به گسست سنت و مدرنیسم بر می گردد. ما سنتمان را مدرن نکردیم بلکه میل داریم مدرنیسم دیگری را به میان بیاوریم، چه در نظامهای سیاسی اجتماعی گذشته و چه در شرایط کنونی و آن را به سنت تاریخی خود تحمیل کردیم. ما سنت را مورد نقد و نقادی قرار ندادیم و نیامدیم با تکیه بر ارزشهای خوب سنت، ارزشهای بد سنت را نابود کنیم و در واقع، ما کل سنت را کنار گذاریم و گفتیم که حاصل آن این گسستها شد. شما در زندگی روزمره خود بشدت شاهد این گسستها هستید. مثلاً در رفتارهای روزمره افغان ها، تعارف زیاد وجود دارد. این حکایت از ادب است و خوب است. در فرهنگ ما زشتی زیادی وجود دارد. مثلاً عده زیادی در گفتار چیزی می گویند، اما در عمل چیز دیگری انجام می دهند. مثلاً از فردی که از خارج آمده سؤال می کنند نظرات راجع به کشور افغانستان چیست؟ در جواب می گوید: در افغانستان همه چیز بستگی به تصادف دارد و خداوند این روز را بر سر ما آورده است، که این حرف خود درست نیست و خلاف ذات و صفات آفریننده است. واقعاً این همه بی نظمی ما به کجا بر می گردد. در گذشته، عهد و پیمان ما، خدا داشته است. حالا چرا اینقدر عهد شکن و بی نظم هستیم؟ این را باید آسیب شناسی کرد و هیچ فرهنگی و هیچ جامعه ای را نمی توان با تکیه بر زشتیها و حقارت فرهنگی به حرکت واداشت. مثلن در میان مردم ما خیلی از کسانی که نهاد مذهبی نداشتند و نهاد کاملاً غربی داشتند و یا خود ها سیاسیون و روشنفکر می گفتند، وقتی که چشمشان به خانه کعبه افتاد و گویا بخاطر حج بیتالله رفتند واقعاً حق هق گریه می کردند و گریه های آنها توجه همه را به خود جلب می

کند. و شاید این عمل را از کسانی که نهاد مذهبی داشته اند خیلی مشاهده نکرده باشیم. این به کجا بر می گردد؟ این همان هویت دینی و عرفانی است. همه افغان ها دیندار هستند. اگر بخواهیم در یک کلمه به این سؤال پاسخ دهیم که هویت افغانی چیست؟ می گویند (دینداری) و تلفیق دین و سیاست که از فلسفه تاریخ خراسانی و آریایی است. نبرد حق علیه باطل است و نقشی که انسان در یاری رسانی به نیروهای یزدانی علیه اشیطانی دارد. این وجه مهمزه آن هاست. معمولاً وقتی که بحث هویت ملی مطرح می شود می گویند که مثلاً نژاد یا قومیت اصلاً نمی توانند عنصر هویت ملی باشند. هویت ملی پدیده ای است که به 200 سال اخیر مربوط است و ریشه آن به غرب و ملی گرایی بر می گردد. عناصر هویت ملی را موارد زیر بر می شمارند. **سرزمین مشترک، منافع مشترک، منافع دفاعی، امنیتی و اقتصادی مشترک، حقوق و دولت مشترک و یک حس روانشناختی فردی و جمعی.**

سؤال این است که آن حس روانشناسی فردی و جمعی از کجا نشأت می گیرد، چه چیزی آن حس تعلق را ایجاد می کند. هیچ وقت سرزمین به تنهایی حس تعلق ایجاد نمی کند. حس از جنس ارزش و عاطفه است. وقتی که شما در گروه منافع اقتصادی باشید، هیچ وقت به آن حس جمعی که جنبه عاطفی و ارزشی دارد، نمی رسید. ایرادی که بر مارکس وارد است این است که وی معتقد است طبقات می توانند به خودآگاهی برسند. اگر طبقه بر اساس اقتصاد تعریف شود با توجه به اینکه اقتصاد ریشه در عقلانیت دارد و عقلانیت هم برآورد سود و هزینه است، این هیچ گاه به خودآگاهی تبدیل نمی شود. زیرا، خودآگاهی از جنس دیگری است. نمی توان آن مبانی حس و عاطفه فردی را در اینها جستجو کرد. البته نمیتوان منکر این عناصری که برای هویت ملی می شمارند نیستیم. ولی باید گفته شود که ممکن است یک نفر تابعیت کشورش را داشته باشد و هویت ملی نداشته باشد، اما هویت کشوری را داشته باشد. او تبعه جایی دیگری شده است. یعنی دیگر در دولت با ما اشتراک ندارد، اما هنوز شهروند کشورش است و از آن حق محروم ساخته نه شده است. **پس صرفاً نمی توان گفت که عناصر هویت ملی سرزمین مشترک یا دولت مشترک است.** اینها نمی توانند عنصر هویت ملی باشند و نمی توانند آن احساس عاطفی را ایجاد کنند.

**هویت به معنی "چه کسی بودن"** است و از نیاز طبیعی انسان به شناخته شدن و شناسانده شدن به چیزی یا جایی برمی آید. این حس تعلق، بنیادی ذاتی در وجود انسان دارد. برآورده شدن این نیاز، "خودآگاهی" فردی را در انسان سبب می شود و ارضای حس تعلق میان یک گروه انسانی، خودآگاهی جمعی و مشترک یا هویت بومی یا ملی آن گروه انسانی را تعیین می کند. لذا هویت در قالب فردی و ملی قابل تعریف است. هویت فردی شامل ویژگیهای شخصیتی یک فرد است که این ویژگی ها موجب تمایز او از دیگری می شود. در حقیقت ابعاد مختلف شخصیت یک فرد هویت آن فرد را مشخص می کند. و اما هویت ملی عبارتست از باز تولید و باز تغییر دائمی الگوی ارزشها، نهادها، خاطرات، اسطوره ها و سنتهایی که میراث متمایز ملت را تشکیل می دهند. هویت ملی مفهومی است که سعی می کند تعارضات موجود در هویت های گروهی را به نوعی کاهش داده و آنها را در ذیل یک هویت بالاتر یعنی هویت ملی همگرا سازد. از اینرو هویت ملی در نهایت جنبه غالب و مسلط دارد و سایر خرده هویت ها در ذیل آن قرار می گیرند.

**هویت ملی از وجوه مختلفی به قرار زیر برخوردار است:**

- خانواده
- زبان
- دین و آئین
- زادگاه و سرزمین



- تاریخ
- ایدئولوژی، سنت‌ها و ارزش‌ها
- باورها و رفتارها
- دانش و فنون
- خودآگاهی و خودیابی که از نحوه ترکیب مولفه‌های پیشین پدید می‌آید.

هویت، مجموعه‌ای از تعلقات مادی و معنوی انسان است که اصول آن از قبل شکل گرفته‌اند. "اگر امروز از هریک از ما بپرسند که "تو کیستی؟" (یعنی بخواهند که شما هویت خود را در برابر یک پرسش توضیح دهید)، هر یک پاسخی را که برگرفته و متأثر از اصالت، ذهنیات، تربیت و بافت فرهنگی مان است، بیان می‌داریم، از جمله: "من افغان هستم"، "من تاجیک هستم"، "من پشتون هستم"، "من اوزبک هستم هست"، "من هزاره هستم"، "من ایماق هستم"، "من انسانم"، "من مدبرم"، "من جوانم"، "من اندیشمندم"، "من هم یک بنده خدا مثل بقیه هستم"، و امثالهم. حال ما کدام پاسخ را می‌دهیم یا با چه اولویتی هریک را می‌گوییم همراه با درک این نکته که با چه لحنی (افتخار، سرخوردگی، احترام، بی‌تفاوتی و غیره) آن را بیان می‌داریم و اینکه در شرایط مکانی و زمانی مختلف، کدام پاسخ را می‌دهیم، در مجموع معرف هویت شخصی و فرهنگی ما است. از اینرو هویت فرهنگی نه تنها حول محورهایی همچون مرز جغرافیایی (سرزمین)، دین و مذهب، باورها و سنن فرهنگی، و زبان مشترک قابل تعریف است بلکه از زوایای دیگری مانند اینکه "ما چه کاره‌ایم"، "از کجا آمده‌ایم"، "برای چه آمده‌ایم"، "چه نباید بکنیم"، "چرا اینگونه‌ایم"، و "به کجا خواهیم رفت" یا "به کجا باید برویم". پاسخ افراد مختلف به این پرسش‌ها، متفاوت و دارای سطوح مختلف است.

**جوانان، هویت و فهم هویت شناسی:** هویت از واژه‌های پر معنای ادبیات نوجوانی و جوانی است. معنای این عبارت همزمانی آغاز تأمل و تفکر در هویت خویش و شروع نوجوانی است. پدیده‌ای که بعدها و در سالهای جوانی به صورت تکوین هویت یا بحران هویت ظاهر می‌شود. لذا مهمترین سالهای زندگی یعنی دوران نوجوانی و جوانی عرصه تجلی شکل‌گیری و یا از هم پاشیدگی هویت است و یا عبارتی زمان شکل‌گیری شخصیت اوست. ریشه‌های تاریخی، ادبی و زبانی و قومی بر هویت فرد تاثیر گذار بوده و او را می‌تواند سرخورده یا سرافراز سازد. نگاه به گذشته با چشم اندازی امیدوارانه به آینده می‌تواند در جوان شور و شوق بی‌پایانی ایجاد و آنرا بسوی شناخت هویتش یاری سازد. اگر گذشته و تاریخ و ادبیات و زبان و قومیت‌ها را از یک فرد بگیرد او دیگر هیچ چیز با ارزشی نخواهد داشت تا به آن ببالد و اگر اینچنین شد زمینه‌های پذیرش فرهنگ‌های دیگر را خواهد یافت. اینجاست که سرآغاز تحولات فرهنگی و سرگشتگی هویت‌ها آشکار خواهد شد. مشکل‌ترین موضوع هم در دوران جوانی رشد شخصیت و تثبیت هویت و یا شکل‌گیری شخصیت اوست. در شروع بزرگسالی باید برنامه‌ریزی کند که قادر به تشخیص و پذیرش نیروهای متضاد در شخصیت خود بشود و راه‌های موثرتر، راه‌های کنترل خویش را بشناسد. چگونگی تثبیت هویت در جوانی به وقایع مهم در زندگی فرد در ایندوره بستگی دارد. به عنوان مثال هویت شغلی و اجتماعی کسی که پس از تحصیلات دبیرستانی به یکی از رشته‌های معلمی وارد می‌شود، با کسی که به یکی از رشته‌های مهندسی وارد می‌شود. متفاوت خواهد بود این هویت‌های گوناگون بطور مسلم تاثیرات خود را بر چگونگی سایر جوانب هویت افراد نیز به جای خواهند گذاشت. اگر در سال‌های کودکی و نوجوانی خانواده بیشترین تاثیر را بر شکل‌گیری هویت بر عهده داشت، اینک در دوره جوانی، محیط زندگی اجتماعی و خود جوان نقش اساسی در تثبیت هویت ایفا می‌کند. به نظر می‌رسد که تحولات رشد دوره جوانی، بیش از آنکه نتیجه یک تعامل میان موجود زنده و محیط باشد، یک مجموعه تغییرات بی‌در پی متأثر از عوامل محیطی است. امروز کمتر کسی را می‌توان یافت که فکر کند رشد شخصیت همراه با کامل شدن رشد بدنی متوقف می‌شود. تقویت زمینه‌های تبادل فکری و هم‌اندیشی با نسل جوان به منظور درک مشکلات و معضلات درونی آنان و پاسخ به پرسش‌های بنیادین و توسعه مناسبات میان والدین و فرزندان از حیث عاطفی، روحی و کلامی به

منظور جلب اعتماد نسل جوان و در نهایت گرایش به الگو پذیری با هدف تحکیم هویت خانوادگی آنان و ایجاد تقویت زمینه هایی که به کمک آن نوجوان و جوانان قادر به تفکر منتقدانه نسبت به فرهنگ بیگانه شوند. از اینرو هویت فرهنگی مسئله ای است که می تواند درحالات و شرائط مختلف در اتساعها و جوامع مورد تهدید و مخاطره قرار گیرد بعنوان مثال گاهی جامعه ای با توجه به فضای نامناسب فرهنگی، اجتهائی و یا اقتصادی که در آن قرار دارد مورد تهدید قرار می گیرد و با انزجار از فرهنگ خود از درون تهی می شود، از اینرو برای نجات خود خواسته یا ناخواسته بدنبال الگوهای فرهنگی اجتماعی بیرون از مرزها و حیطه خود می گردد و کم کم باورهای فرهنگی خود را از دست داده و جاذبه های فرهنگ غیر خودی، به او هویت می بخشد. شکل گیری هویت چه بسا از درون رحم برای انسان آغاز می شود و هویت انسان هیچ گاه تثبیت نمی شود چرا که همیشه انسان در چالش های زندگی با تکامل هویت خویش دست و پنجه نرم می کند. اینکه هویت ملی سطح بالاتری از هویت شخصیتی است جای بازناندیشی دارد و باد ژرفتر مورد بررسی قرار گیرد. هویتی که پیرامون آن سخن می گوئیم، هویت مجازی و یا اعتباری ماست که قابل کم و زیاد شدن و قابل تغییر و فقط در حد روزمره کاربرد دارد اما هویت حقیقی و ذاتی انسان یک جوهر غیرقابل تعریف به وسیله ذهن، بلکه قابل زندگی است. این هویت نه قابل تغییر است و نه کم و نه زیاد می شود. به نظر بزرگان معضل بشر در طول تاریخ زندگی با هویت ذهنی و فکری و راه رهایی زندگی با هویت ذاتی ماست.

**هویت چیست و ما دارای کدامین هوی هستیم ؟** : هویت یک مقوله فرهنگی است. اقوام ساکن در افغانستان، با مشخصات فرهنگی از یکدیگر متمایز اند. وجه تمایز زیرگروه ها نیز فرهنگی است. زبان، دین، مذهب و عنعنات و سنن شامل مقوله فرهنگی اند. وقتی از هویت مشترک سخن به میان می آید، جز مظاهر فرهنگی مشترک، چیز دیگری فرا روی ما نمی آید. البته به قول لیندا مارتین آلکوف «باید به این واقعیت اذعان کنیم که نژاد برای مدت طولانی واقعی بوده است»؛ اما امروزه هیچ گونه پذیرش معنایی، بنیان زیست شناختی یا مشروعیت فلسفی ندارد. نقل و جیزه دیگر از آلکوف انسان را شکفت زده می سازد: «شاید نژاد با تفاوت های ارثی هم بسته گی و پیوند نداشته باشد، اما مسلماً با تفاوت های آماری بسیار مهم سطوح دستمزد، سطوح بیکاری، سطوح فقر، و احتمال زندانی نشدن ارتباط دارد». این کلیت از شرایط زنده گی غرب به دست آمده، با این حال آن چه را بازگو می کند، مورد تأیید عموم دانشمندان (دانشمندان مختلف علوم انسانی) قرار دارد: نژاد نیز یک مؤلفه فرهنگی است. ایده های نژادی اساساً در مقام بیان تفاوت میان افراد هستند؛ از این منظر، مقولاتی از قبیل نژاد و قومیت به بهترین وجه به عنوان هویت های سیاسی تلقی می شوند که گروه های مسلط پیشرو و هم گروه های پیرو، برای مشروعیت و تقویت هویت های اجتماعی و منافع شان از آن ها استفاده می کنند.

با این حال، باید توجه داشت چارچوب فهم. حتا اندیشمندان. را ادبیات و فرهنگ عامه تشکیل می دهد؛ چندان که از دید این دسته، هویت قومی امری طبیعی جلوه می کند، چنانچه که ظاهر فیزیکی را که همان مبنای هویت قومی و نژادی و ایدئولوژی ملی گرای است، مفاهیم ثابت و لایتغیر می بندارند. به عقیده فوکو: آن چه عمل کرد دانشی طبی را در قالب عینی آن تعریف می کند، رویارویی طبیب یا پزشک و بیمار نیست، مواجهه یک رشته علمی و یک تصور هم نیست؛ بلکه عبارت است از وجه مشترک سیستماتیک دو مجموعه اطلاعات... که تلاقی آن ها واقعیت فرد را به صورت نوعی وابسته گی تفکیک پذیر، آشکار می سازد. بر این اساس، مشاهده پذیری خود نمی تواند علتی برای تبیین توسعه رده بندی های نژادی باشد. وضوح تفاوت نژادی. یعنی تأکید بر نوع مو، شکل بینی، و رنگ پوست. نوعی تمایز ساخته گی است.

آموزه های دینی نیز با تأکید بر این که همه بشریت از یک پدر و مادر است، بر بی اعتبار بودن زیست شناختی مفهوم نژاد صحنه می گذارد. اصطلاح نژاد با هیچ گونه رده بندی مهم زیست شناسی متناظر نیست و هیچ شیوه مفیدی برای مرتبط ساختن طبقه بندی های نژادی فعلی. از نوع سفید، زرد، سیاه و سرخ. به بسامدهای ژنتیکی، تفاوت های ارثی یا هرگونه تفاوت زیست شناختی مهم انسانی وجود ندارد. (آلکوف)

اما ادعای آموزه های دینی بر واقعیت هایی چون قومیت و قبیله، تأکید بر تمایز فرهنگی گروه های انسانی است. در حالی که تمایزات مذکور نیز سبب برتری جویی شده نمی تواند، اما مبنای شکل گروه های بزرگتر یا پیشرو، از گروه های کوچک تر یا



پیرو قرار گرفته می‌تواند. تأکید عده‌یی بر این امر که همه ساکنان افغانستان «افغان» اند، مبنای زیست‌شناختی ندارد، چون کثرت تباری دسته‌های مختلف قومی افغانستان، به هیچ کس پوشیده نیست. و نه مبنای فرهنگی؛ چون در این مورد نیز اختلاف زبانی اقوام کاملاً روشن است. اینان همان طوری که گفتیم با طرح مقوله سوم، غیر از نژاد و قوم، یعنی ملیت که معادل با هویت است، به طور آشکاری دست به فریب‌کاری می‌زنند. افغان جزو مقوله قوم است و مصداق آن از نظر تاریخی و جامعه‌شناسی فرهنگی، کاملاً شناخته است. حال دسته‌ها و گروه‌های انسانی را که از نظر تاریخی و جامعه‌شناسی فرهنگی، در این مقوله جا نمی‌گیرند، چه گونه می‌توان افغان خواند؟ اگر افغان همان ملیت (Nationality) است، آیا می‌توانیم از کسانی که در عین افغان بودن، تبعه افغانستان نیستند (فی‌المثل شهروندان پاکستان و هند هستند) سلب هویت افغانی کرد؟ کدام یک افغان اند؛ پتان‌های هند، پشتون‌های پاکستان، یا اوزبیک‌ها و هزاره‌ها و تاجیک‌های افغانستان؟ البته با این حال، افغان یک هویت فرهنگی است و به نوبه خود، زیرمجموعه‌هایی دارد که مهم‌ترین‌شان افغنه، پتان و غلزایی است. زیرمجموعه‌های کوچک‌تر دیگر که از گروه‌های نژادی هندی و دارد یک تشکیل شده‌اند، مجموعاً زیرمجموعه زبان مشترک افغانی یا پشتوی جدید را می‌سازند. اینان نژاد مشترک ندارند، یعنی به نیای واحد نمی‌رسند. این حقیقت را ابتدا نویسندگان و شاعران افغان چون خوشحال خان ختک، محمد حیات خان افغان، افضل خان ختک، شیرمحمد خان گنداپوری و دیگران، و سپس محققین سایر ملل چون الفنستن، بیلپو و فری و غیره به تفصیل بیان کرده‌اند.

با این حال، همان طوری که گفتیم، مرزهای «ظاهر فیزیکی (Phenotype)» و هویت‌های فرهنگی، ثابت و لایتغیر نیستند؛ چنان‌که در مثال افغان مشاهده کردیم. در کنار دسته‌هایی با تمایزات ظواهر فیزیکی هندی و غیره، دسته‌هایی با تبار و زبانی مشخص ایرانی نیز زبانی افغانی را فرا گرفته، هویت افغانی یافته‌اند. اقوامی چون اورمری (که پیرروشان از آن قوم است)، تاجیک‌ها و فرملی‌ها، دهگان‌ها، دهوارها (در کتر، لغمان، ننگرهار، ارگون، گردیز، باجور، پشاور، سوات، زابل، قندهار، هلمند، قلات بلوچستان، پنجکور، کویته، بادنی و غیره)، هزاره‌ها (در ایب‌آباد و اطراف قندهار)، ترک‌ها در زابل و غیره. اما جغرافیا و کاربرد این افغان سازی محدود است. سیر معکوس این عملیه بسیار گسترده و چشم‌گیر است. اگر در ادوار پیشین تاریخ، دهنشین شدن یا دهگان یا دهوار بودن به معنای فارسی‌گویی بود، امروزه شهرنشین شدن همان مفهوم را دارد. افغانستان قرون هشتم تا دوازدهم هجری / منطقه مسما به پشتونستان کنونی) یا فراتر گذاشته است. بسیاری از جزایر افغانی که بیرون از آن حدود، یعنی در قلمرو خراسان، ایجاد شده، حداقل دو زبانه شده‌اند. بگذریم از این که زبان میانجی همه اینان، فارسی دری است.

با استناد به دو احصاییه یکی از الفنستن در اوایل قرن هجدهم و دیگری از فیض محمد کاتب در اواخر دهه سوم قرن بیستم، افغانی یا پشتو، زبان حدود نلث مردم سرزمین افغانستان را تشکیل می‌دهد. در حالی که زبان مادری حدود پنجاه و پنج درصد مردم این خطه، فارسی دری است. زبان مادری هزاره‌ها، تاجیک‌ها، قزل‌باش‌ها، بیات‌ها، افشارها، بخشی اعظم عرب‌ها، فرملی‌ها و دیگران فارسی دری است. گذشته از این که فارسی دری، زبان میانجی برای افهام و تفهیم اقوام گوناگون است؛ زبان اداره، زبان سیاست، زبان شعر و فرهنگ تمام اقوام ساکن در این کشور است. از نظر تاریخی، سرزمین افغانستان یکی از مولفه‌های مهم شکل زبانی ادبی و فرهنگی عصر اسلامی «یعنی فارسی دری» را تشکیل می‌دهد. اکثریت قریب به اتفاق متون کهن فارسی، مربوط قرون نخستین عصر اسلامی. در این سرزمین و به دست فرزندان این سرزمین. صرف‌نظر از این که چه تباری داشته‌اند. نوشته شده است. نوابغ بزرگی که اشتها جهانی دارند، چون ابن سینا، سنایی، جلال‌الدین بلخی و ده‌های دیگر در این خطه زاده شده، به همین زبان نوشته و سروده‌اند. حتا در قرون معاصر که بر اثر مسامحه ما و نیت سوء انگلیس و قاجار سرزمین خراسان، افغانستان خوانده شد، مع‌الوصف شاهان و زمامداران افغانی تبار آن را، کماکان، خراسان خواندند، و شعرا و نویسندگان بزرگ فارسی این خطه نیز افغان تبار بوده‌اند: کسانی چون طرزی (پدر و پسر)، مستغنی، پژواک، خلیلی، الهام، لایق، حبیبی و دیگران. این امر نشان‌دهنده آن است که از یک طرف، این زبان، زبان قوم خاص نیست؛ زبانی است که از آغاز ورود اسلام به این سرزمین، با آن آیین مقدس عجین شده و وسیله آموزش آن دین آسمانی قرار

گرفته. در شرق تا برما و اندونیزیا، در غرب تا بوسنی و البانیا؛ و در شمال ترکان با این زبان کلام وحی را دریافتند و هر یک به نوبه خود با این زبان اثر آفریدند. به راستی ستیز و دشمنی با این زبان از روی تعقل و انصاف است، یا تعصب کور و جاهلانه؟ در صورتی که هویت مقوله فرهنگی است و زبان مهم ترین مولفه تشکیل دهنده آن است (مولفه مهم دیگر آن دین است که در آن اشتراک تقریباً تام وجود دارد)، آیا عقلانی نیست که هویت مردمان این سرزمین، با زبان مشترکشان مرتبط باشد. و الا اگر هویت را مرتبط به مقوله های تاریخ و جغرافیا بشناسیم، و فراموش نکنیم که نام این سرزمین خراسان است، و این نام در عین حالی که اسم هیچ یک از اقوام ساکن در آن را در بر ندارد، تاریخ همه آنان را در سینه دارد.

**بحران هویت چرا و چگونه رخ می دهد؟** : جدی ترین بحرانی که یک شخص با آن مواجه می شود در خلال شکل گیری هویت رخ می دهد. این بحران بدان جهت جدی است که موفقیت در رویارویی با آن پیامدهای بسیاری دارد و شخص که فاقد یک هویت متشکل است در خلال زندگی بزرگسالی با مشکلات متعددی مواجه خواهد شد "اریکسون" خاطر نشان می سازد که برای هر فردی امکان دارد بحران هویت روی دهد و منحصر به دوره نوجوانی یا جوانی نیست، از نگاهی دیگر بحران هویت این گونه تعریف شده است: "عدم موفقیت یک نوجوان در شکل دادن به هویت فردی خود، اعم از اینکه به علت تجارب نامطلوب کودکی و یا شرایط نامساعد فعلی باشد، بحرانی ایجاد می کند که بحران هویت یا گم گشتگی نام دارد." (شرفی 1381: 18)

از دیدگاه دکتر "خدایاری فرد" بحران هویت هنگامی آغاز می شود که فرد نتواند ارزشها و نظریات والدین را به میزان قابل توجهی با ارزش ها و عقاید دوستان، همسالان و سایر افراد مهم در زندگی نوجوان بپذیرد و عمل نماید و خود نیز نداند که کدامیک از این دیدگاهها با ارزش ها و معیارهای او تطبیق می کند و کار هویت یابی برایش دشوار و طولانی می گردد چون نمی تواند هویتی واحد برای خود کسب نماید و احتمالاً دچار بحران هویت می شود. (1380: 42)

در بحران هویت، نوجوان شدیداً دچار اضطراب و ناراحتی ذهنی است به صورتیکه نمی تواند جنبه های مختلف شخصیت خویش را در یک خویشتن قابل قبول و هماهنگ، سازمان دهد. به هنگام بحران هویت نوجوان در سه مورد یا بیشتر از موارد زیر دچار شک و تردید است.

- ❖ اهداف بلند مدت و شخصیت ساز
- ❖ انتخاب شغل، پیشه و حرفه
- ❖ الگوی رفاقت، رقابت و یا برابری
- ❖ رفتارها و تمایلات جنسی و جسمی
- ❖ تشخیص دیداندازهای دینی و مذهبی
- ❖ نظام ارزش های اجتماعی و شیرازه اخلاقی
- ❖ تعهد گروهی، دسته ای، قومی و جمعی

جیمز مارسیا (J. Marcia) با دقت بر روی نظریه "اریکسون" کارکرد و طرحی ارائه داد که مراحل آن شامل تصمیم هویت منفی نه سردر گبی در هویت می باشد. مطابق نظر مارسیا بزرگسالان هویت ها و اعتقاداتشان را کشف می کنند و با

ارزشهایشان متعهد می شوند (Internet).

**"بحران هویت"** از دیدگاه دکتر عبدالهی (1375) به معنای گسستن و بیگانه شدن انسان از اصل و جوهر خویش و پیوستن به اصل و جوهری دیگر و نیز تعدد یا تنوع و تعارض هویت های جمعی کوچک و خاص گرایانه وضعیت هویت جمعی عامه در درون یک جامعه و در بر گیرنده آن چیزی است که جامعه و افراد در فرآیند گسستن ها و پیوستن ها با مشکل و ابهام روبرو می سازد. "از دیدگاه ایشان، این مساله که در تاریخ اکثریت جوامع دیده می شود به دنبال انقلاب علمی و تکنولوژیکی

نیمه دوم قرن بیستم و وقوع بحران در نظام های سرمایه داری و سوسیالیستی و بازتاب آن در کشورهای وابسته به آنها و نیز کشورهای در حال گذر، هر چه بیشتر وسعت یافت و شکل پیچیده تری به خود گرفت. در کشور ما به عنوان جامعه ای در حال گذر که ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن در حال دگرگونی است نیز این مساله به چشم می خورد که زمینه گرایش به بیرون از جامعه و سبب جذب آنان به هویت های غیر ملی شده است. (عبدالهی، 1375: 129، 125)

**هویت و خویشتن:** خویشتن شناسی معمای بزرگ زندگی ماست. خویشتن شناسی شامل من کیستم، به کجا می روم، چه می کنم می باشد، خویشتن شناسی بخش اساسی هویت ما را تشکیل می دهد. تا مادامی که ندانیم چه می کنیم و به کجا می رویم و از زندگی چه می خواهیم، نمی توانیم هویت واقعی خود را تشکیل دهیم بایستی یاد بگیریم و در زندگی خویش تعقل کنیم و به عبارت دیگر به این درجه از خود آگاهی برسیم که به این سئوالات بدرستی جواب دهیم و گرنه نمی توانیم هویت واقعی خود را شکل دهیم.

**هویت اجتماعی بدون "خود"** نا موجه است. مفهوم خود با مفاهیم اجتماعی و هویتی که شخص با آن درگیر است، همراه است، حقیقت وجود ما همانی نیست که هستیم بلکه چیزی است که از خویشتن می سازیم آنچه فرد را می سازد وابسته به اعمال و رفتارهای سازنده ای است که فرد در پیش می گیرد خود فهمی منوط به نیت باطنی و اساسی تری است که در ساخت و باز ساخت مفهومی منسجم نتیجه بخش برای هویت شخص نقش دارد. (گیدنز 1378: 112)

هر خود منفرد، مرکز تجسم یافته سیهری اجتماعی از خود و دیگران است. کانون آمد و شدهای درونی - بیرونی و دانمی و داده - ستانده های تبادللی که برخی از آنها در خود حک می شوند و برخی نیز نمی شوند. (جنکینز 1380: 82)

**دشواری های هویت یابی:** جستجوی هویت، همواره با سایه ای از ابهام، نگرانی و تردید همراه است. نوجوان درصدد است تا در دنیای پرازدحام و شدیداً متغیر، جایگاه خود را بیابد و هویتی از خویش به دست آورد. نوجوانان هویت موردنظر را آن گونه که مایل هستند، به وجود می آورند و به این سئوال همیشگی پاسخ دهند که ما کیستیم؟ و برای چه زندگی می کنیم؟ (شرفی، 1374)

نوجوانان آگاهانه تلاش می کنند تا نقش های مختلفی را بیازمایند. به این امید که نقشی را بیابند که با آنها «تناسب داشته باشد». در دوره نوجوانی، هویت یابی مسئله ای حاد می شود، تا حدودی به این دلیل که نوجوان روز به روز تغییر می کند. در دوران نوجوانی فرد با مجموعه ای از تغییرات روانی یا فیزیولوژیکی، جنسی، شناختی و همچنین تقاضاهای شغلی و اجتماعی جدیدی روبرو می شود. بی دون تردید چنین هویتی، غالباً محصول فرهنگ، تربیت خانواده، گرایشها و نگرشهای آنان است، لیکن باید توجه داشت که نوجوان در شرایطی بعضاً به معارضه با تأثیرات فرهنگی و خانوادگی بر می خیزد و درصدی از نو هویتی را بیافریند. اربکسون، معتقد شده است که هویت از دو راه ممکن است منحرف شود. ممکن است پیش از آنکه رشد کند تثبیت شود (یعنی پیش از موعد شکل بگیرد) و یا اینکه بدون هیچ محدودیتی گسترش یابد.

**هویت یابی زودرس:** وقفه ای است که در فرآیند شکل گیری هویت ایجاد می گردد. هویت یابی زودرس تثبیت زودرس تصور فرد از خودش است که این تثبیت در سایر امکانات و تواناییهایی که شخص برای توصیف خود دارد تأثیر می گذارد. نوجوانانی که هویتشان پیش از موعد تثبیت می شود، تأیید دیگران برایشان اهمیتی اساسی دارد. عزت نفس آنان تا حدود زیادی بستگی به تأیید دیگران دارد. در ضمن این دسته به ارزش های سنتی مذهبی بیشتر علاقمندند و کمتر تأملی و یا فکر عملی می کنند.

**عوامل موثر بر بحران هویت:** برای تشریح و توضیح بحران هویت نیازمند تبیین فرایند هویت یابی هستیم که فرد در مراحل رشد کسب و با آن مواجه می شود. مطابق نظر اربکسون، فرد در فرایند 8 مرحله ای رشد خویش همیشه با یک بحران مواجه است و بحران دوران بلوغ و نوجوانی، هویت است که در مرحله پنجم روی می دهد. قبل از بسط کامل این فرایند، عوامل موثر بر هویت یابی و و جامعه پذیری ذکر می شود.

**نقش خانواده در هویت یابی:** خانواده بنیان زندگی اجتماعی و اولین کانون تربیت فرزندان است. نهاد خانواده اساسی ترین و اولین محیط اجتماعی شدن است. کودک از بدو تولد در دامن خانواده نشو و نما می یابد و سپس در کنار دیگر نهادهای اجتماعی شدن ارتباط خویش را با آن حفظ می کند. گرچه تاثیر خانواده امروزه به سبب جا بجایی نقش ها کم شده است؛ اما هیچگاه این تاثیر از بین نرفته است. از دیدگاه آنتونی گیدنز، "در جامعه امروزی اجتماعی شدن پیش از همه در یک زمینه کوچک خانوادگی رخ می دهد. بیشتر کودکان انگلیسی نخستین سالهای زندگی خود را در درون یک واحد خانوادگی شامل مادر، پدر و شاید یک یا دو فرزند دیگر سپری می کنند برعکس در بسیاری از فرهنگ ها دیگر، عمه ها و خاله ها، عموها یا دایها و نوه ها غالباً جز یک خانواده واحد بوده و مراقب از کودکان اطفال بسیار خردسال را به عهده دارند." از نظر ویل دورانت، نخستین وحدت اجتماعی که این موجود بدان علاقه پیدا می کند، خانواده است و رشد اخلاق او با محبت و وفاداری به وحدت بزرگترها توسعه می یابد تا آن که وطن پهناورش نیز در نظر او تنگ می نماید. خانواده هم محل کار و هم کانون عبادت، هم دیوان قضا و هم مرکز تعلیم و تربیت برای زندگی متعالی، هم خود نوعی، شیوه زندگی است. زندگی پر حلاوت و برخوردار از تفاهم و تعاون متعالی محض که تنها قانون حاکم بر آن، قانون اخلاقی و روانی و محبت و فداکاری است. از دیدگاه کوهن، تجارب والدین بر توفیق بچه ها موثر است حتی با کمال تعجب مشاهده می کنند که تجارب آنها ممکن است مانع توفیق بچه ها شود. (سخاوت، 1376: 80)

نوع ارتباط نوجوان با والدین در چگونگی شکل گیری هویت آنان موثر است. پژوهشهای مارکستروم آدامز و واترمن و کوپرموید این مطلب است که نوجوانانی که در حالت پراکندگی هویت هستند غالباً کسانی اند که از جانب والدین خود به فراموشی سپرده شده و یا طرد شده اند. وابستگی شدید نوجوان به والدین و فرمانبری مداوم از آنان، تسلیم طلبی مقابل آنها را به همراه خواهد داشت. از دیدگاه بعضی از جامعه شناسان از جمله کولی، آژانس های جامعه پذیری چون خانواده به عنوان منابع زندگی نه فقط برای افراد بلکه برای نهادهای اجتماعی به حساب می آید گروههای نخستین از جمله خانواده گروه هبازی که روابط صمیمانه و احساس در آنها جاری است، منابع اصلی برای ایجاد نهادهای اجتماعی شمرده می شوند. (توسلی، 1370: 298)

**عزت نفس و رابطه آن با بحران هویت:** عزت نفس به ارزیابی مثبت یک فرد از خودش اشاره دارد که دارای دو بعد شایستگی و قدر و ارزش (Value) است. بعد شایستگی (عزت نفس بر پایه کارایی) به درجه ای که فرد خودش را کارا و قابل ببیند اشاره دارد. بعد ارزش (عزت نفس بر پایه ارزش) به درجه ای که یک فرد احساس کند ارزشمند است اشاره دارد. در این جا در رابطه با بحران هویت نظریه راتر (Rotter Theory) بیان می شود. بنا به نظر راتر، "افراد هنگامی که تلقی مثبت از خود نداشته باشند و احساس کنند که حوادث زندگی و پیامدهای آنها را کنترل خود ندارند در نتیجه در جهت تغییر روند حوادث وارد عمل نمی شوند و منتظر گذر حوادث به شکل طبیعی خود می باشند. این افراد چون احساس می کنند که بر حوادث کنترل ندارند به همین خاطر به صورت انفعالی با آنها برخورد می کنند. یعنی زمانی که مردم فاقد کنترل بر اعمال خود می شوند و نمی توانند موقعیتی در کار خویش بدست آورند دیگر تلاش برای انجام درست و صحیح وظایف خویش انجام نمی دهند. زیرا آنها نمی توانند بر رفتار خویش تاثیر چندانی داشته باشند. لذا زمانی که مردم از کنترل بر رفتار خویش بر زندگی خویش بی بهره باشند، عزت نفس را از دست داده و بدل به افرادی مینفع و غیر خلاق می گردند. (ارشدخرگردی، 1381: 35)

کوپر اسمیت هم می گوید چنانچه فرد احساس کند که می تواند بر روی دیگران اثر بگذارد در نظر دیگران مهم است و با رعایت قوانین و هنجارهای اجتماعی در کارهای محوله به او، موفق است و دارای احساس قوی از خود است. چنانچه این امور را در خود مشاهده نکند عزت نفس او پایین آمده و به فردی ترسو و افسرده و منزوی تبدیل می شود و توانایی خود را در تحقق بخشیدن به هویت خود را از دست می دهد و لذا دچار بحران هویت می شود. (ارشدخرگردی، 1381: 35)

همسالان از راههایی منحصر به فرد و عهده در شکل گیری شخصیت، رفتار اجتماعی، ارزشها و نگرشهایی یکدیگر دخالت دارند. کودکان از طریق سر مشق دهی اعمالی که قابل تقلید است. با تقویت یا تنبیه پاسخهای خاص و یا ارزشیابی فعالیتهای

یکدیگر و بازخوردی که به یکدیگر می دهند بر یکدیگر تاثیر می گذارند از دیدگاه ماوسن، همسالان در مفهوم از خود یا خود انگاره (*self concept*) آنان تاثیر می گذارند آنچه در روابط بین همسالان اهمیت دارد وابستگی های خاصی است که بین آنان ایجاد می شود. دوستان برای کودک تکیه گاهی محسوب می شوند و به او احساس ایمنی می دهند. آنان حکم درمانگر قابل اعتماد و سرمشق رفتاری را برای کودک دارند و اعمال کودک را که معیارهای متفاوت از معیارهای بزرگ دارند، ارزیابی می کنند. همسالان، جهان دوم نوجوانان را تشکیل می دهند. **جهان والدین و جهان همسالان**. این دو جهان می توانند در کنار یکدیگر در حالی که بخش مشترک کوچکی نیز دارند، وجود داشته باشند. دنیای همسالان خرده فرهنگی است که از بسیاری جهات تحت تاثیر فرهنگ بزرگتری است که کودک در آن زندگی می کنند ولی در عین حال تاریخچه، سازمان جمعی و نیز ابزار انتقال آداب و رسوم فرد از نسلی به نسل دیگر را دارد. گروه همسالان مهارت های اجتماعی مهمی را به فرد می آموزند که بزرگسالان به هیچوجه نمی توانند آنها را به وی بیاموزند. در میان گذاشتن مشکلات، تضادها و احساسات پیچیده اطمینان بخش است. در دوره نوجوانی که دوره فاصله گرفتن از خانواده است، گروه دوستان اهمیت خاصی می یابد. در این دوره نوجوان از جهات مختلف از همسالان خود اثر می پذیرد. در این دوره روابط نوجوانان با دوستان خود گرمتر از روابط او با اعضای خانواده است و بسیاری از اطلاعات جنسی و غیر جنسی را بدست می آورد. نوجوان، دوستانی را انتخاب می کند که از نظر علایق، ارزشها و باورها و نگرش ها همانند او باشند. زیرا چنین فردی حمایت بیشتری از او خواهند کرد و از نظر رفتار و سرگرمیهای اوقات فراغت و نگرش نسبت به مدرسه و پیشرفت تحصیلی با وی همانندی دارند.

نقش دیگران مهم و تعمیم یافته در هویت یابی: **دیگران مهم (Significant others)** یا تاثیر گذار کسانی هستند که شخص به آنان توجهی خاص دارد ارزیابی آنان افعال و امیال را پاداش می دهد. دیگری تعمیم یافته عبارت از ادغام ارزیابی ها و ارزش های دیگران موثر و به ویژه دیگرانی که در نزد شخص مرجع محسوب می شوند. از دیدگاه "گرت و سی رایت میلز"، جامعه شناسان حوزه انتقادی، دیگران مهم نقش اساسی در اجتماعی شدن افراد دارند. این دو معتقدند برای درک و شناخت آدمی چهار مفهوم مفید است. این چهار مفهوم تاثیر بسزایی از دیدگاه ما در اجتماعی شدن دارند.

✓ ارگانسیم

✓ ساختار روانی

✓ شخص

✓ خود ساختار منش (1380: 56)

اریک اریکسون نیز به تاثیر بالقوه و نیرومند گروههای همتا بر رشد هویت من در نوجوانی اشاره می نماید. به نظر اریکسون، معاشرت بیش از اندازه با گروهها و فرقه های افراطی، متعصب یا همانند سازی و سواستی با شمایل فرهنگی عام می تواند رشد من (Ego) را محدود کند. مفهوم همانند سازی (assimilation) به نوعی به دیگران تعمیم یافته (Generalized others) اشاره دارد. همانند سازی مفهومی است که از نظریه روانکاری فروید نشأت گرفته و به فرایندی اطلاق می شود که به موجب آن کودک تلاش می کند خصوصیات شخص دیگری را درونی کند. از دیدگاه ماوسن همانند سازی با تقلید متفاوت است، تقلید صرفاً تکرار و اکنشهای مشخص و قابل مشاهده دیگران است. حال آنکه همانند سازی ظریف است که به موجب آن کودک الگوهای کلی و گسترده تفکر را درونی می کند. همانند سازی نشان دهنده پیوند عاطفی شدید کودک با شخص است که با او همانند سازی کرده حال آنکه تقلید چنین نیست از دیگر جوانب مهم همانند سازی ادراک کودک از شباهت بین خود و شخص دیگر است وقتی کودک به این شباهت پی برد این اعتقاد در او ایجاد می شود که با آن الگو خصوصیات مشترک دارد. در دوره نوجوانی و جوانی، اساسی ترین تحولات زندگی انسان از طریق شکوفایی اصیل ترین نیازها به وقوع می پیوندد. از میان همه این احساس نیازها، نیاز به برخورداری از یک هویت مستقل، بیشترین تاثیر را در سرنوشت افراد و



در نتیجه در سرنوشت جوامع بشری دارد. جوان در این برهه از زندگی، به موازات احساس نیاز به داشتن یک هویت مستقل، از نظر ذهنی نیز دچار یک تحول بی سابقه مهمی می شود. ارزش های نسبتاً ثابت دوره کودکی فرو می ریزد، بدون این که نظام فکری و ارزشی خاصی جایگزین آن شود، در نتیجه، جوان با یک بحران فکری و فرهنگی بزرگی مواجه می گردد. چون نه همچون گذشته از طریق همانندسازی رفتار و عملکردهای خود به دیگران، می تواند به اعمال خود نظام منسجمی بخشد و نه از ایده و نظام فکری و ارزشی مستقلی برخوردار است تا در هر مورد مستقلاً تصمیم گیری خاصی داشته باشد. در چنین موقعیتی، اگر جوان از شرایط مناسب فکری و روحی و روانی نیز محیط فرهنگی و آموزشی شایسته ای برخوردار نباشد، در گزینش مسیر درست و انتخاب هویت واقعی دچار مشکل می گردد. از عدم توانایی فرد در تحصیل هویت انسانی، با تعابیر مختلفی یاد شده است. برخی از صاحب نظران از آن با تعبیر «گم کردن خویش» یا «از خود بیگانگی» یاد می کنند. و روان شناسان از این حالت اغلب تحت عناوینی چون: «آشفته‌گی هویت»، «اختلال هویت» و «بحران هویت» یاد می کنند و در توصیف آن می گویند: «بحران هویت عبارت است از عدم توانایی فرد در قبول نقشی که جامعه از او انتظار دارد.»<sup>(1)</sup> به اعتراف همه صاحب نظران، جدی ترین بحران در طول زندگی انسان در خلال شکل گیری هویت او رخ می دهد؛ چون شخصی که فاقد یک هویت متشکل قابل قبولی باشد در طول زندگی با مشکلات بسیار زیادی روبه رو خواهد شد. چنین شخصی در درجه اول از حقیقت وجودی خود و استعداد و توانمندی هایی که دارد، آگاهی لازم ندارد و در درجه دوم، از هدف خلقت و نقشی که در نظام هستی بر عهده اوست بی اطلاع است، در نتیجه، از تشخیص شیوه درست ارتباط با دیگران و برخورد با پیش آمدها نیز پاسخ به اصلی ترین پرسش های زندگی عاجز است. مجموعه این امور در نهایت، او را دچار سردرگمی در اغلب موضع گیری ها می کند. طبیعی است که وقتی فرد خود را نشناخت و هدف از آفرینش جهان و انسان برای وی معلوم نگشت و با وظایفی که در جامعه بر عهده دارد آشنا نشد، نمی تواند نقش مثبتی در زندگی ایفا کند. بروز چنین وضعی و تزلزل فکری اعتقادی مهم ترین خطری است که سعادت انسان را در طول حیات مورد تهدید قرار می دهد. همان گونه که برخورداری از هویت انسانی کامل، نشانه های مشخصی چون خودباوری، احساس ارزشمندی و توانایی حل مشکلات، موضع گیری مناسب در برخورد با پیش آمدها و برخورداری از اراده و استقلال لازم و... دارد، فقدان یا اختلال هویت نیز آثار و نشانه هایی دارد. روان شناس معروف «اریکسون» در این باره می گوید: «فردی که قادر به یافتن ارزش های مثبت پایدار در فرهنگ، مذهب یا ایدئولوژی خود نیست، ایده آل هایش به هم می ریزد. چنین فردی که از به هم فروپاشی هویت رنج می برد، نه می تواند ارزش های گذشته خود را ارزیابی کند و نه صاحب ارزش هایی می شود که به کمک آن ها بتواند آزادانه برای آینده برنامه ریزی نماید. گرچه تعبیر «اریکسون» در نوع خود بجاست اما برای روشن شدن اثرات و نشانه های بحران هویت به برخی نتایج آن اشاره می گردد:

**الف. بی برنامه‌گی در زندگی:** انسانی که دچار بحران هویت شده است، نمی تواند برای زندگی خود طرح و برنامه منسجمی تهیه کند. چون چنین شخصی علاوه بر این که از درک اهداف اصلی حیات خود ناتوان است، در ایجاد انسجام بین هدف ها و وظایف عادی زندگی نیز دچار حیرت و سردرگمی است.

**ب. غفلت از فرصت ها:** از جمله عوارض بحران هویت، بیهوده تلف کردن وقت و از دست دادن فرصت هاست. بروز اختلال در هویت موجب می شود که فرد از تشخیص صلاح کار و عوامل سعادت آفرین و تعالی بخش ناتوان گردد. در نتیجه، چنین فردی اغلب، اوقات خود را به بطالت می گذراند. برای چنین فردی مهم نیست که سرمایه اصلی زندگی را، که عبارت از لحظات عمر است، چگونه از دست می دهد.

**ج. مسؤولیت گریزی:** از آنجا که احساس مسؤولیت با نوع نگرش انسان به جهان، انسان، خدا معنی پیدا می کند، فرد از خود بیگانه نمی تواند جایگاه خود را در نظام هستی به صورت شایسته تشخیص دهد. در نتیجه از پذیرش مسؤولیت ها شانه خالی می کند. روشن است که کسی که نتوانست پاسخی برای سوالات اساسی زندگی خود پیدا می کند، در حقیقت انگیزه ای هم برای پرداختن به وظیفه خویش در قبال خود و جهان و دیگران نخواهد داشت.



**د. دل مشغولی های بی ارزش :** از مظاهر روشن فقدان هویت، مشغول بودن به هدف های ناچیز و کارهای بی ارزش است. فردی که دچار خود فراموشی شده، هرگز نمی تواند در زندگی برای خود نقش مؤثری پیدا کند. به همین دلیل ضمن احساس پوچی، اغلب اوقات خود را در کارهای بیهوده صرف می کند و چون این قبیل کارها، کم کم ارزش و اعتبار خود را در نزد شخص از دست می دهد، فرد در نهایت دچار احساس بی ارزشی، یاس و بی معنایی می شود. چه بسا در چنین مواقعی حتی دست به خودکشی نیز... خواهد زد.

**ه. تقلید کورکورانه از دیگران :** اغلب افرادی که به بحران هویت دچارند، دارای شخصیت بسیار منفعلی هستند. چون از جهان بینی و نظام ارزشی ثابتی برخوردار نیستند، اعمال و رفتار و ارزش های خود را براساس دیدگاه های دیگران تنظیم می کنند. روشن است در این حد اهمیت قائل شدن به داوری های معقول و غیرمعقول دیگران و احساس خود کم بینی زمینه ای برای نفوذ اندیشه ها و ارزش های غلط بیگانگان است و این امر گاهی آن چنان مؤثر واقع می گردد که فرد حتی کوچک ترین واکنش در قبال دستورات و القائات غلط فرهنگی آنان را، نوعی ارتجاع تلقی کرده، پای بندی به ارزش های خودی را خلاف اصول مدنیت و تمدن می پندارند! بدین وسیله، بستر تسلط همه جانبه فکری و اقتصادی و فرهنگی بیگانگان را بر سرنوشت خود و جامعه با دست خویش فراهم می سازد.

**عوامل بروز بحران هویت :** همان گونه که پیش از این بیان شد، فرد در فرایند دست یابی به هویت کامل انسانی، از عوامل گوناگونی چون خانواده، نهادهای آموزش و پرورش، نظام سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه و رسانه ها و مطبوعات و تبلیغات بیگانگان و... متاثر می گردد. البته در این میان، دو عامل نخست بیش ترین تاثیر را دارند. بر این اساس، افرادی که از نعمت والدین و خانواده های مناسبی برخوردارند و در نتیجه سرپرست های فهیمی دارند، ضمن حفظ تعادل روحی و روانی، زمینه رشد و تفکر و بینش آنان هماهنگ با سایر استعدادها می گردد. چنین افرادی با توجه به توانمندی هایی که قبل از این پیدا کرده اند، به راحتی می توانند این بحران را پشت سر بگذارند و به تمام پرسش های مربوط به کسب هویت مستقل پاسخ صحیحی دهند. در نتیجه، از دچار شدن به تحیر و سردرگمی در پیش آمدهای زندگی در امان باشند و اما اگر چنین مسؤولیتی به هر دلیلی در محیط خانواده به انجام نرسد، روشن است که جوان تربیت یافته در چنین خانواده ای قادر نخواهد بود در فرایند هویت یابی به موفقیت لازمی دست یابد.

نهاد آموزش و پرورش و یا به عبارت دیگر، مجموعه نهادهای فرهنگی جامعه پس از خانواده مؤثرترین عامل تاثیرگذار در تکوین هویت اشخاص محسوب می شوند. اگر مجموعه آموزه های این بخش از جامعه با توجه به واقعیت های وجودی انسان و جهان تهیه شود و در انتقال آن به افراد نیز از مناسب ترین شیوه ها استفاده گردد، در مرحله جست و جوی هویت قشر جوان با کم ترین تلاش قادر خواهد بود جایگاه واقعی خود را در کل نظام هستی و در نتیجه در جامعه تشخیص دهد و به وظایف و مسؤولیت هایی که برعهده دارد به نحو احسن عمل نماید و از عوارض آشفتگی هویت در امان بماند.

امروزه به لحاظ حاکمیت نظام استکباری غرب در جوامع بشری، از جمله مهم ترین عوامل اختلال در هویت افراد، تبلیغ فرهنگ اومانیستی غرب است. استکبار جهانی با در اختیار گرفتن دست آوردهای علمی و تکنولوژیک از طریق به کار بردن پیچیده ترین شیوه های تبلیغی به ترویج اصول و ارزش های منحط خود می پردازد که اغلب با آموزه های فرهنگی و ارزش های دینی و ملی سایر جوامع در تعارض اند. از این رو این ارزش ها مانع از تکوین هویت واقعی افراد است و موجب از خود بیگانگی و غرب زدگی و پوچ گرایی و تمایل به هویت منفی غربی است. از جمله دست آوردهای خطرناک آن، این که اصولا هویت زدایی از جمله مهم ترین اهداف عوامل استکبار است و بدون چنین کاری، زمینه برای تسلط نظام ضدبشری غرب در هیچ جامعه ای فراهم نمی گردد. علاوه بر آنچه گذشت اموری چون ویژگی های شخصیتی هر فرد، نظام اجتماعی و اصول فرهنگی ملت ها، نوع اعتقادات و فرهنگ دینی جامعه، عملکرد رهبران، ویژگی های الگوهای پذیرفته شده اجتماعی، میزان خودباوری و اعتماد به نفس افراد و نظام اخلاقی در رشد اندیشه ها و سلامت روانی افراد و چگونگی تکوین هویت آنان مؤثرند.

**جوانان و بحران هویت جهانی :** به دنبال نهضت عصرنوزایی در نوع تفکر و جهان بینی بشر تحول بسیار عظیمی پدید آمد، زیرا بین جهان بینی و رفتارها رابطه نزدیکی وجود دارد. توضیح آن که وقتی در جریان عصرنوزایی مکتب اومانیسیم به معنای انسان محوری، جای مکاتب الهی و خدامحوری را گرفت و به اصطلاح، انسان در جایگاه خدا قرار گرفت و ملاک خوبی ها و بدی ها امیال و غرایز خود انسان رشد هویت الهی انسان جای خود را به هویت ماده گرایی و لذت پرستانه داد. از این پس، به موازات تغییر در جهان بینی، انحطاط اخلاقی نیز شروع شد. در نتیجه مکاتب الحادی انسان مدار، لیبرالیسم و آزادی بی حد و مرز و به دنبال آن، نیهلیسم (پوچ گرایی) با هدف مذهب ستیزی پایه گذاری و حاکمیت پیدا کرد. و بدین سان، بشر غربی هویت اصیل انسانی خود را از دست داد و کم کم با اصالت پیدا کردن تکنیک و اقتصاد، انسان آن چنان گرفتار سیطره تکنولوژی شد که خود نیز به ماشین تبدیل گردید. امروزه در اثر پدید آمدن این بحران، زمینه همه فضیلت های اخلاقی و ارزش های معنوی، به ویژه در میان مردم جوامع غربی از بین رفته است و در اثر آن، به جای صلح و امنیت، ناامنی و ظلم و تعدی سراسر جهان را فرا گرفته است، به گونه ای که انسان ها به منظور اشباع هرچه بیش تر غرایز امیال حیوانی خود از هیچ گونه خیانت و ستم به یکدیگر روی گردان نیستند. تعجب آورتر آن که، تمام این کارها را تحت عناوین زیبا و خوش رنگ و لعابی چون: دفاع از حقوق بشر و مبارزه با تروریسم و... انجام می دهند! این وضع، نتیجه طبیعی بروز اختلال هویت بشر عصر حاضر است که به دلیل پشت پا زدن به ارزش های معنوی و اعتقادات اصیل دینی و ملاک های صحیح عقلی برای وی پیش آمده است. رهایی از این وضع جز از طریق رجوع به فطرت اولیه و بازیابی و بازشناسی حقیقت اصیل انسانی خویش میسر نیست و صد البته، علایم چنین بازگشتی کم و بیش در اقصی نقاط جهان، به ویژه در عهد تمدن غربی به چشم می خورد. به عنوان مثال، اندیشمندان بزرگ معاصر وقتی بی هویتی انسان و از خود بیگانگی و حیرت و سرگشتگی او را در اثر سیطره تکنولوژی بی روح مشاهده کردند، درصدد برآمدند تا هویت مستقلی برای انسان سرگشته امروزی تدارک ببینند در این راستا، پیشنهادهایی هم مطرح کردند: «انیشتمین»، راه حل گریز از خلاروانی و فقدان خوشبختی، رفع ابهام و آشفتگی از هدف های زندگی انسان است؛ «هانری برگسن»، نیاز به منابع تازه اخلاقی و معنوی و تغییر روش اخلاقی را راه نجات از بی هویتی دانست؛ «ماکس پلانک»، پیروزی خدانشناسی را عامل ویرانی فرهنگ و نابودی هرگونه امید به آینده معرفی کرد؛ «آلبرت شوایتزر»، بر احیای سنت های اخلاقی تاکید کرد و... و در این میان چون قرآن غفلت از خدا را عامل اصلی خودفراموشی و بحران هویت انسانی معرفی می کند<sup>(4)</sup> در نتیجه، راه صحیح خودیابی را هم خدانشناسی می داند. اصولاً محال است که انسان بتواند حقیقت خود را جدا از علت و آفریننده خود درک کند. بنابراین، ایمان به خدا بهترین و در عین حال، صحیح ترین راه دستیابی به هویت واقعی است.

### فهرست منابع :

- اپنهیم ، ا. ن ، (1369) طرح پرسشنامه و سنجش نگرشها ، ترجمه مرضیه کریم نیا ، مشهد : آستان قدس رضوی
- احمدی، احمد، (1377)، روان شناسی نوجوانان و جوانان، تهران: انتشارات نخستین.
- ارشد، خرگردی، محمود (1380)، عوامل اجتماعی مؤثر بر بحران هویت، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز .
- برگریتر و توماس لاکمن (1375)، ساخت اجتماعی واقعیت ، ترجمه فریبرز مجیدی ، تهران: انتشارات علمی – فرهنگی
- بدار ، لوک و دیگران ، (1380) روان شناسی اجتماعی ، ترجمه دکتر حمزه گنجی ، تهران : نشر ساوالان
- بتمن ، نیل (1373) طلوع ماهواره و افول فرهنگ ، ترجمه دکتر صادق طباطبایی ، تهران: نشر سروش
- پور افکاری ، نصرت الله (1373) مبانی روان پزشکی تبریز :
- تنهایی ح ا (1374) درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی گناباد : نشر مرندید
- توسلی ، غلامعباس (1373) نظریه های جامعه شناسی ، تهران : انتشارات سمت

- خدایاری فرد، محمد، (1380) مسایل نوجوانان و جوانان، تهران: مجله انجمن اولیاء و مربیان.
- جنکینز، ریچارد، (1380) هویت اجتماعی ترجمه تورج یاراحمدی. تهران نشر شیرازه.
- چلبی مسعود (1381) بررسی تحری نظام شخصیت در ایران تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- دوس، دی ای (1376)، روش تحقیق پیمایشی، ترجمه مریم رفعت جاه، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- رجایی، فرهنگ (1382) مسئله هویت ایرانیان امروز، تهران: نشر مرکز
- روشه، گی، (1376) جامعه شناسی تالکوت پارسونز ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: نشر تبیان
- شولتز و شولتز، (1379)، روانشناسی شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: نشر ویرایش
- ریتزر جورج (1374) نظریه های جامعه شناسی دوران معاصر تهران: نشر علمی
- سخاوت، جعفر (1382) جامعه شناسی انحرافات اجتماعی تهران انتشارات دانشگاه پیام نور
- شرفی، محمد رضا (1379) جوان و بحران هویت تهران: نشر سروش
- کرلینجر، وید هاورز (1376) دگرسیون چند متغییری در پژوهش رفتاری، ترجمه حسن سرایی، تهران:
- کی نیا، جهدی (1373) مبانی جرم شناسی جلد اول تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- کیدقان فاطمه (1380) عوامل اجتماعی موثر بر بحران هویت پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز
- شایگان داریوش (1380) افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار ترجمه فاطمه ولیاتی تهران: نشر فرزانه
- کاستلنز، مانوئل (1380) عصر اطلاعات، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران:
- کرین، ویلیام بی، (1379) پیشگامان روان شناسی رشد، ترجمه دکتر فرید فدایی تهران: نشر اطلاعات
- گیدنز، آنتونی، (1379)، تجدد و شخص، ترجمه ناصر، تهران، نشر
- گیدنز، آنتونی، (1373)، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گرث، هانس وسی رایت میلز (1380) منش فرد و ساختار اجتماعی، ترجمه اکبر افسری، تهران: نشر آگه
- همیلتون، ملکه، (1377) جامعه شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر تبیان
- لطف آبادی، حسین، (1380) روان شناسی رشد (2)، تهران: نشر سمت
- ماوسن، پل هنری و دیگران (1368)، رشد شخصیت کودک، ترجمه مهشید پاسایی، تهران: نشر مرکز